

# آهنگسازان

سال پنجم

شماره دوم



# آهنگ بک پیچ

نشریه جوانان بهائی طهران  
مقالات بتصویب لجنه ملی نشریات امری میرسد  
هرماه بهائی یک شماره منتشر میشود  
وجه اشتراك سالیانسه  
برای طهران ۶۰ ریال  
برای ولایات ۴۰ ریال

\*\*\*\*\*

سال پنجم

شهرالمعظمه ۱۰۷

شماره دوم

\*\*\*\*\*

فهرست مندرجات :

|    |      |  |
|----|------|--|
| ۲۴ | صفحه | ۱- مناجات مبارک حضرت عبدالبها جل ثنائہ   |
| ۲۵ | "    | ۲- مقام زن                               |
| ۲۹ | "    | ۳- شرح تصدیق اولین مصدق ایل شاهسون       |
| ۳۴ | "    | ۴- شعر ( نغمه شوق )                      |
| ۳۵ | "    | ۵- شقایق حقائق ( بقیه از شماره های قبل ) |
| ۳۷ | "    | ۶- مژده به انسانیت ( بقیه از شماره قبل ) |
| ۳۹ | "    | ۷- لسان عشق و مناجات                     |
| ۴۰ | "    | ۸- اسم اعظم - بها الله                   |
| ۴۴ | "    | ۹- اعلانات                               |

شرح عکسها :

روی جلد - چهارمین انجمن شورروحانی ملی امام الرحمن که در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۲۹  
شروع و در ۲۶ فروردین پایان یافت .  
متن : ۱- انجمن شورروحانی محلی طهران که در دیماه ۱۳۲۸ در طهران تشکیل شد .  
۲- احبای ضیاء کلا ( مازندران ) در سال ۱۳۲۸

\*\*\*\*\*

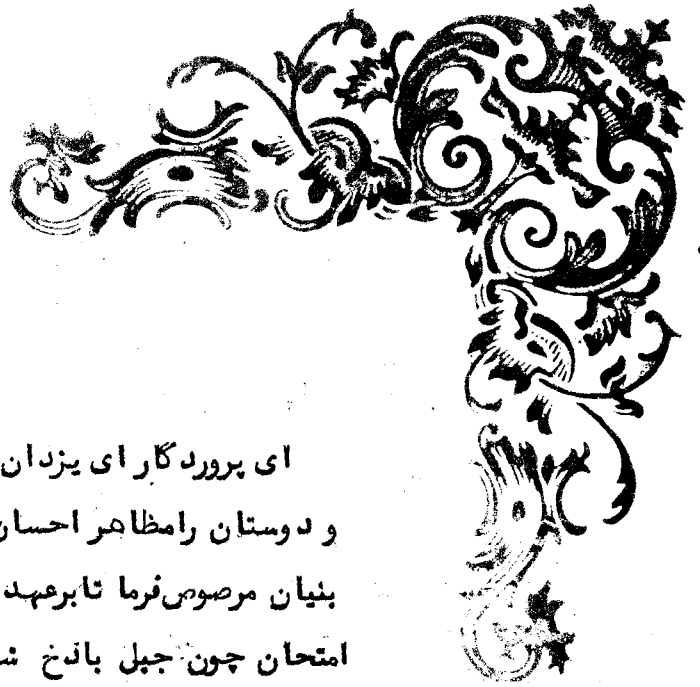
ار دیبہت - خرداد ۲۹

شماره مسلسل ۷۸

\*\*\*\*\*

آدرس مکاتبات - طهران - شرکت سهامی نونہالان - اینج متحدین  
آدرس مراجعات - طهران - حظیرة القدس ملی - دفتر لجنه ملی نشر آثار امری

لجنه ملی نشر آثار امری



مدح ابهی

ای پروردگار ای یزدان مهربان یارا ترا مورد الطاف بی پایان کن  
و دوستان را مظاهر احسان بیکران قلوب را کاشف کروب کن و نفسوس را  
بنیان مرصوص فرما تا بر عهد و بیعت ثابت و راستخ باشند و در ره بوبار اسباح  
امتحان چون جبل بادخ شامخ آیات توحید ترتیل نمایند و نعوت رب مجید  
ترنیم کنند جنود ملکوت را سیف شاهر شوند و جیوش نفس و هوی را غالب  
وقاهر افق توحید را اختر ناهید گردند و ظلمت نومید را صبح امید شوند  
در نشر نجات کوشند و در ترویج آیات بینات همت نمایند نهقان الهی گردند  
و تخم حقیقت افشانند محفل تقدیس بیارایند و سراج تجرید روشن کنند  
انجمن تقدیس را شاهدان سیمین تن گردند و جشن میثاق را ساقیان  
گل پیزهن سر مست جام نوشوند و واله و شیدای تو گردند آهنگ ملاه اعلی  
بلند کنند و درس مقامات توحید دهند و بانگ ملکوت ابهی بر آرند و جمیع  
خفتگان را بیدار کنند انک انت الکریم انک انت الرحیم انک انت الفضال

## مقام زن

\*\*\*\*\* (( هوشمند فتح اعظم )) \*\*\*\*\*  
 (( بمناسبت تشکیل چهارمین انجمن شور و حانی اما الرحمن ))

زن ننگ دارند کم نیستند :

شما هم لابد از زبان عامه بسیار شنیده اید  
 مثلا میگویند : "خانه من چنین گفت" یا  
 "منزل امروز حمام رفت" یقینا میدانید خانه ای  
 که زبان باز کرده و یا منزلی که با گرفته و به حمام  
 میرود یعنی زن و چون ذکر "زن" موهن  
 و ناپسند است اینست که او را به کنایه میخوانند  
 عجب آنکه خود زنان این طبقه هم از آوردن نام  
 خود ابا میکنند مثلا وقتی میپرسی اسمت چیست  
 میگویند نه علی یا نه حسن و نظایر این و  
 نمیگویند سکینه یا صغری یا رقیه و غیرها زیرا  
 اینها اسامی "زن" است و آوردن اسم زن -  
 خلاف آداب است . باین ترتیب این زنان عملا  
 ثابت میکنند که اگر هم برای خود شخصی قابل  
 باشند بواسطه نسبتی است که به سرخود  
 دارند لا غیر .

و همچنین در غالب صفحات شمال ( و شاید  
 جنوب و شرق و غرب ) ایران اگر با جبار از زن  
 سخن بمان آید همچنانکه ناسزائی بر زبان -  
 میرانند قبلا عذر میخواستند و فی المثل میگویند  
 "جسارت است زن من چنین گفت" یا  
 "بی ادبی است زن او امروز سفر کرد" یا  
 "بلا نسبت شما زن فلان کس امروز لباس خرید"  
 اینست وضع زن در این قرن مدنیّت و ترقی و تعال  
 دیگر خود بر این منوال قیاس کنید که در گذشته  
 چگونه بوده است .  
 اگر هم این شواهد در جهان نبود نداری

روزگاری بود که فضیلت انسانی بزور وقت و  
 جسمانی بود ملاحظه در تاریخ جهان کنید  
 ما به افتخار جمیع اقوام و ملل کسانی هستند که  
 پهلوان بوده اند و مرد میدان هر که در استعمال  
 قبیح تیزی باک تر بود و در جنگ و ستیز چالاکتر  
 محبوب دیگران بود و سرور مردمان آنکه بازویش  
 قویتر مقاشم - الیتر . قیلند نفوس که در تاریخ  
 قدیم از راه مردم داری و عدالت پروری شهرت  
 یافته باشند اما آنان که بد لیری و جهانگیری  
 معروف خاص و عامند از حد حساب بیرونیند .  
 در این گیرودار وحشت انگیز چون زن از لحاظ  
 جسمانی ضعیف تر از مرد بود از هر حق محروم  
 بود . مردان یکه تاز عالم انسان بودند و  
 زنان را موجودی چون اقسام واحشام و گاه پست تر  
 میشمردند .

ما در این جا نمیخواهیم که وضع و مقام زن را  
 در نزد اقوام و ملل قدیمه بیان کنیم چه این مقال  
 داستانی است غم انگیز که فی الحقیقه ننگ  
 تاریخ بشر و کوش سبب شرمساری و ملال خاطر  
 است . اما همینقدر ذکر میکنیم که در این قرن  
 اعظم که از فیض جمال قدم انوار مدنیّت بر عالم  
 انسانی تابیده هنوز اکثر نفوس میراث اجداد  
 جاهل خویش را حفظ کرده اند و زن را موجودی  
 ناقص و محکم و بیچاره میدانند . هنوز در  
 شرق چون دختری تولد مییابد مزائی پیام میشود  
 و مادر بیگناه و دختر بد بختش منفور اقوام و آشنایان  
 میگردند . هنوز بین ما کسانی که از آوردن نام

به السنه و ادبیات عالم کافی بود که ما را بر این حقیقت آگاه سازد که دنیا از قدیم الایام اصولاً زن را جزو انسان نمی‌شمرد چنانکه در بسیاری از زبانها کلمه "مرد" با کلمه انسان یکی است. در انگلیسی کلمه (من) هم بمعنی انسان است و هم بمعنی مرد و همچنین است در فرانسه و بسیاری دیگر از السنه. این خود دلیل بارزی است باینکه زن اساساً در قدیم به حساب انسان نیامده و به اصطلاح عامه "داخل آدم" نبوده است انسان یعنی مرد و زن یعنی غیر انسان. یادرفارسی و عربی ملاحظه کنید آنچه صفات حمیده است منسوب به مرد است و آنچه ناسزا و نامائمه اخلاق است بزن نسبت داده میشود:

مردانگی - جوانمردی - مروت - اخوت برادری کل از مفاهیم عالیه است که به "مرد" ارتباط دارد. اصولاً این صفات از اسناد به کلمه مرد یا امری ساخته شده است اما در مقابل خيله - تزوير - دروغ - سخن چینی و آنچه قبائح اعمال است در عرف عامه صفاتی است که مخصوص "زن" اینست که چون در فارسی به کسی "زن صفت" خطاب کنند چنان است که بزرگترین فحشها را با داده اند زیرا در نظرایشان زن یعنی معدن جمیع رذائل و نقائص!

به کتابهای لغت رجوع کنید در غالب آنها دلیل کلمه زن چنین نوشته اند:

"زن یعنی انسان ماده... نامرد و جبون و ترسان و بیدل و کم جرأت (۱) و همچنین بکلماتی که در قاموسها از ترکیب با کلمه زن ساخته

(۱) فرهنگ نفیسی

شده نظر کنید خواهید دید که غالب آنها ناسزا و دشنامهای رکیک است و نیز بر اثر این مطالعه معلوم میگردد که چون برزنی منت مینهادند و از او سلب نقائص میکردند با او میگفتند "زن مردانه" و در قاموسها دلیل این کلمه نوشته اند "زنی که متصف بصفات مرد باشد!"

از بحث لغوی گذشته ادبیات مانیز مقام

اسفناك زن را بخوبی منعکس میسازد:

این بیت از ناصرخسرو هلوی است:

زنان چون ناقصان عقل و دینند

چرا مردان ره آنان گزینند

و این يك از جامی است:

زن از پهلوی چپ شد آفریده

کس از چپ راستی هرگز ندیده

سعدی شیرازی سروده:

زن از مرد موئی به بسیار به

سگ از مردم مردم آزار به

تازه این ابیات که زن را ناقص عقل و نادرست خوانده در مقابل اشعار دیگری که در توصیف

زن سروده اند بسیار نرم و ملایم است و شمس

اجازه فرمائید که بهمین مختصر قناعت کنیم زیرا

تفصیل این مقال اسباب خجالت و انفعال

است.

در چنین حال پرملائی بموجب بیان مبارک

"همای اوج عزت قدیمه پرسوزن" سایه افکند و

"آفتاب افق توحید بروجوه نسوان" بر تواند اذت

جمال مبارک" وحدت نوع را اعلان فرمود

و "ید عنایت کسا" را از حیض ذلت نجات

داد

در زمانیکه قدر و مرتبه زن بالمره نامعلوم

بود دیانت مقدس بهائی زن را رکنی از ارکان

انسانیت شمرد و ارتقاء رتبه کسا را شرط ترقی

عالم دانست چنانکه حضرت عبدالبها میفرماید :  
 "تاساوات تامه بین دکوروانا درحقوق  
 حاصل نشود عالم انسانی ترقیات خارق العاده  
 ننماید . زنان یک رکن مهم از دو رکن عظیمند  
 و اول مرئی و معلم انسانی " فی الحقیقه جماعت  
 نسوان را فضلی اعظم از این تصور نشوان کرد در  
 بیان مذکور میفرماید . کاخ رفیع البنیان عالم  
 انسان بر دو رکن رکن استوار است که اگر یکی از  
 آن دو رکن را قدری ننهند و بسستی و خرابی  
 مبتلا سازند عالم انسانی متزلزل گردد و باشد که  
 بکلی در عالم فروریزد . در نظریه های این رکن  
 عظیم که سبب استحکام بنای عالم است زنانه  
 و این مقامی است که در گذشته ایام نه ادیان  
 برای زن معین کرده اند و نه قوانین انسان .  
 در دیانت یهود ملاحظه کنید از داستان  
 معروف خلق انسان گرفته تا قوانین مدنی آن  
 کل حاکی بر این است که مرد عضو عالی هیئت  
 اجتماع است و درجه زن نسبت به مرد بسی  
 پائین تر است و چون این موضوع در نزد عسوم  
 روشن است متعرض ذکرش نخواهدی از کتاب  
 مقدس توریه نگردیدیم ( رجوع کنید به سفر  
 پیدایش باب شوم سفر تثیبه باب ۲۴ ) در -  
 دیانت اسلام هم مطلب معلوم است و آیه  
 "الرجال قوامون علی النساء" و قوانین نکاح و  
 طلاق و بعضی دیگر از احکام مدنی دیگر کل زن  
 را بالنسبه به مرد در مرتبه ادنی قرار داده و رجال  
 را صاحب اختیار نساء شمرده و اینها چیزی  
 نیست که بر نفسی از خوانندگان پوشیده  
 باشد .

اما در دیانت مسیح - هر چند فی الحال  
 وضع نسوان در ممالک مسیحی غالباً بهتر است  
 سایر ممالک است ولی این ترقی نساء در ممالک

مذکور هر دو پیشرفت عقول و افکار و تأثیر غیر  
 مستقیم ظهور کلی الهی در عالم انسانی است  
 نه آنکه حقوق ایشان در اصل دیانت محفوظ  
 بوده باشد . چنانکه در باب دوم رساله اول  
 پولس به تیموطاوس میفرماید : " زن با سکوت  
 با کمال اطاعت تعلیم گیرد و زن را اجازت نمیدهم  
 که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه  
 سکوت بماند زیرا آدم اول ساخته شد و بعد حوا  
 و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده در  
 تقصیر گرفتار شد . . . . " ( ) یا باب یازدهم  
 در رساله اول پولس به قرنتیان میفرماید :  
 " میخواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح  
 است و سر زن مرد و سر مسیح خدا . . . زیرا که  
 مرد را نباید سر خود را ببوشد چونکه او صورت و  
 جلال خداست اما زن جلال مرد است زیرا که  
 مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است و نیز مرد  
 بجهت زن آفریده نشد بلکه زن برای مرد . . .  
 اما در مقابل ملاحظه کنید دیانت مقدسه  
 بهائی چه مقام شامخی از برای زن معین کرده  
 است میفرماید : " حریت نساء یک رکن از ارکان  
 امرالله است "

بلی بهائی اگر چه حریت و مساوات رجال  
 و نساء " معتقد نباشد البته ایمانش ناقص است  
 زیرا در این صورت به یک " رکن از ارکان امرالله "  
 ایمان نیافته است و ایمانی که فاقد یک رکن باشد  
 البته مست و متزلزل است .  
 و نیز میفرماید :

" این قرن زنان است و مقامی نیست که  
 مردان اشغال کرده باشند و زنان نتوانند از  
 عهده تصدی آن برآیند . "

باید دانست اغلب مردم این روزگار با این  
 بیان مبارک موافقتی کامل ندارند و میگویند این

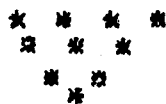
بود ( ۱ )

شما اغلب ملاحظه میکنید که در تعلیم دختر حدود معینی را کافی میدانند و میگویند چون دختر تا میزان معینی دانش اندوخت او را کفایت میکند با این ترتیب چگونه انتظار توان داشت که ایشان با رجال در میدان علم و کمال همعنان باشند ؟

هر کجا که فرصت بدست زنان افتاده این بیان مبارک اثبات گردیده که میفرمایند :  
" اگر نسا " مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه ای نیست که امتیازی نخواهد ماند . "

اولین مملکتی که تساوی حقوق زن و مرد را شناخت انگلستان بود که در سال ۱۹۲۹ یعنی فقط بیست سال قبل حریت کامله نسبا را در شئون اجتماعیه اعلان کرد . بعد از آن بتدریج در بعضی از ممالک اروپا و امریکا مساوات حقوق رجال و نسا تحقق یافت ملاحظه کنید در این مدت کوتاه با آنکه نباید انتظار داشت که این طفل یک شبه ره صد ساله پیماید چقدر دراز نسوان در علم و فنون حتی امور سیاسی که ظاهر و وظیفه خاصی رجال است شهرت یافته اند و این طلیعه با مداد حریت نسوان است انشاء الله طبق وعده محتوم الهی برائسر آزادی زنان عالم انسانی ترقیات خارق العاده نماید و ثمرات عالیه اش نصیب کل گردد .  
( بقیه دارد )

( ۱ ) رجوع کنید بمقاله مرضیه خانم کیسل بنام قیام زنان در مجله ورلد اردر



ادعا که زن در استعداد و عواطف با مرد یکسان است خطاست و در مقام اثبات دلیل و برهان ما را بتاریخ حواله میدهند که مشاهد بر نساوان نسبت بر رجال انگشت شمارند و زنانی که در علم و فنون و صنایع تبحری یافته و صاحب نظر بوده باشند قلیل بل معدومند . این نفوس از این حقیقت غافلند که اگر زنان از مردان در میدان علم و فنون عقب مانده اند مربوط باین است که فرصت کافی جهت تربیت و تکمیل خویش نیافته اند شما هر کس را از تعلیم و تربیت محروم کنید همان حال را خواهد داشت که زنان داشته و دارند . این ادعای شبهه باین است که مثلا ما بگوئیم اصولا جماعت بردگان در قدیم فاقد استعداد و مواهب انسانی بوده اند زیرا مشاهدیری از میان ایشان برنخاسته و صاحب نظری در آنان دیده نشده ایم آنقدر که بطلان این ادعا نسبت به بردگان ثابت و محقق است بهمان قسم درباره زنان صادق است . البته این جماعت بردگان انسان بوده اند . مرد بوده اند استعداد داشته اند اما چون میدانی جهت بروز استعداد ذاتی نیافته اند اینست که محروم از فضائل و کمالات عالم انسانی گشته اند بهمین قسم جماعت زنان نراهیبت اجتماع محروم از بسیاری از حقوق کرده و میکنند آنوقت توقع دارد که علی رغم این محرومیت ها ایشان ترقی خارق العاده کنند و علمدار علم و دانش گردند . هنوز حتی در ممالک راقیه که تساوی حقوق زن و مرد ثابت است در میزان تحصیل علم و کسب کمالات مردان را ارجح می شمارند . در هنگام جنگ اخیر دارالفنونهای امریکا هر جا عده طلبه علم نسبت به ظرفیت مدرسه افزایش می یافت رجحان قبول شاگرد نصیب رجال

طرز تصدیق جناب مشهدی محرم اولین مصدق ایل شاهسون

\*\*\*\*\* ((دکتر منصور برجیس)) \*\*\*\*\*

وارد میشدم هیچکس در برابرم جرئت حرف زدن  
 و اظهار وجود کردن نداشت • و هرگز کسی  
 جرئت نداشت که نگاه چپ بمن کند و در شهر  
 باکو همه اطراف به محرم قوچی باشی (قوچی  
 یعنی چاقوکش) معروف خاص و عام بودم •  
 در حدود ۲۰ و یا ۳۰ نفر همدست صمیمی  
 داشتم که رئیس آنها بودم و هر امری و یا فرمانی  
 بآنها میدادم بدون چون و چرا اجرا میکردند •  
 در آن اوقات روزی بیست و پانسی تومان و حتی  
 بیشتر درآمد داشتم که بزور گردن کلفتی از  
 اعیان شهر میگرفتم • من واقعا آدم خوار بودم  
 و منتهای قساوت و بیرحمی را در حق مردم میکردم  
 و بدون علت باکترین اتفاقی که میافتاد از روی  
 غرور جوانی و کبرورائی که در من بود در سر  
 موضوع های خیلی فادی مثل سلام نکردن  
 تعارف نکردن یا حرفهای رکیک معمولی زدن  
 با چاقو و یا قهقهه و یا طبا نچه مردم رامیزدم و یا  
 میکشتم • آه که من خیلی گناه کرده ام و متجاوز  
 از ۸ یا ۹ نفر را در سر این موضوعهای معمولی و  
 ایرادهای بی جا کشته ام • از ۱۸ سالگی تا  
 ۳۰ سالگی همیشه کار من چاقوکشی و زورگوئی  
 بود و با پولهای فراوانی که من و رفقایم میگرفتیم  
 هر روز مجلس بزم میگستر دیم و شراب و عرق  
 میپرداختیم بیشتر اوقات مست دائم الخمر  
 بودم • آه که در این عوالم مستی چه فجایعی  
 از من سرزده • یا حضرت بهاء الله آیامرا  
 خواهی بخشید؟ (مشهدی محرم در ضمن بیان  
 خود دستهایش را بالا برده و طلب عفو و مغفرت

سال گذشته در اردبیل خدمت زیر پرچم خود را  
 انجام میدادم در یکی از محافل امری مواجهه با  
 پیرمردی قوی الجثه آرام موقر و نورانی شدم •  
 خیلی میل داشتم که از شرح حال و وضع زندگی  
 او مطلع شم و مخصوصا بدانم که چه کسی بوده که  
 به ایل شاهسون رفته و موفق شده که این شخص  
 را بنور ایمان فائز گرداند زیرا اصولا اهالی هر ایلی  
 نسبت به آداب و رسوم اجدادی خود خیلی  
 متعصب هستند و هیچ چوجه حاضر نمیشوند که  
 آنرا بزودی از دست بدهند •

اینک شرح حال تصدیق مشهدی محرم را  
 که در آن محفل بیان نمود از زبان خودش  
 بشنوید :

من تا سن ۱۸ سالگی در سارقه بودم (سارقه  
 یکی از دهات اردبیل است که در دهشت فرسنگی  
 آن شهر میباشد و ایل شاهسون در آن محل  
 سکونت دارند) پدرم از ملاکین ایل شاهسون  
 بود و اغلب برای تجارت به باکو میرفت و مال التجاره  
 و غیره میآورد • من نیز گاهی اوقات با پدرم به باکو  
 میرفتم و مراجعت میکردم • در این سن خیلی  
 شرور بودم و هیچکس از دست من در امان نبود و هر  
 کاری که دلم میخواست چه خوب و چه بد میکردم  
 در یکی از این سفرها چون از باکو خوشم آمد در آنجا  
 ماندم • کم کم در باکو معروف شدم و با بسیاری از  
 اوپاش و چاقوکش های باکو مأنوس شدم • در آن موقع  
 واقعا خیلی قلند روز و روزگوبودم • اهالی شهر  
 اطراف همه از من حساب میبردند • حتی طبقه  
 اوپاش نیز ترس و وحشت از من داشتند و در هر جا که



مینمود ) وضع ماطوری بود که حتی ما موریس  
 دولت هم جرأت نداشتند که در کارها دخالت  
 کنند هر کار که میخواستیم میکردیم و در صورتی که  
 مقاومت و لجاجت میکردند خیلی بضررشان تمام  
 میشد مردم بیچاره هم از ترس جان جرأت -  
 شکایت کردن نداشتند . خدا یا مرا ببخش من  
 هر روز که نماز مناجات میخوانم همیشه طلب  
 مغفرت میکنم که یا حضرت بهاء الله آیامرا  
 من بخشی ؟ ولی گمان نکنم که بخشوده شم زیرا  
 من تاکنون باندازه که اشخاص را کشته ام  
 اشخاص را زنده و موءمن نکرده ام آری مــــن  
 متجاوز از ۹ نفر ا تلف کرده ام ولی تاکنون فقط  
 شش نفر را توانسته ام موءمن با مرالله کنم . چگونه  
 بخشوده میشم و تلافی مافات رامیکنم ؟ گمان نکنم  
 که بخشوده شوم !  
 اما واقعه که باعث تصدیق من شد : روزی  
 با چند نفر از رفقای اوپاش در نقطه جمع بودیم و  
 از فجایع و کشت و کشتارهایی که کرده بودیم و  
 فجایعی که مرتکب شده بودیم صحبت میکردیم  
 و من که این همه گناه و فساد را مرتکب شده بودم  
 برفقا گفتم بیائید کاری کنیم که اقلاتلافی مافات را  
 کرده باشیم و اقلاتثوابی هم در قبال اینهمه  
 فساد بنمائیم . بعد بخاطر رسیدن نزد مجتهد  
 شهربرم و در این خصوص از او مصاحت بخواهم  
 که چگونه میتوان تلافی اینهمه قتل و کشتار و  
 فساد را نمود فوری این تصمیم را اجرا کردم و  
 نزدیکی از مجتهدین بزرگ با کورفتم و تمام ماوقع  
 را که کم و بیش از آن مطلع بود برای او شرح دادم  
 مجتهد اولین سئوالی که از من کرد این بود که  
 آیا اینهمه کسانی را که کشته ای هرگز یکنفریابی  
 یا بهائی را که دین جدیدی اختراع کرده اند  
 بقتل رسانده یانه ؟ جواب دادم من بایی یا

بهائی کسی را نمیشناسم و هیچوقت اینطــــور  
 اشخاصی را هم نکشته ام . من در این شهر  
 فقط یکنفریابی را با اسم میرزا یعقوب دست فروش  
 میشناسم و کسی دیگرانی شناسم بعد گفتیم  
 خوب مقصود شما چیست ؟ گفت آری مقصودم  
 این است که اگر یکنفریابی را بکشی علاوه بر آنکه  
 تمام گناهان تو بخشوده میشود در بهشت بجای  
 طبقه اول طبقه هفتم جای تو خواهد بود . بعد  
 گفت که اینها دشمن دین و ایمان بوده و جز  
 کافر ها محسوب میشوند و قتل آنها واجب است .  
 به به من دیگر سرازای نمیشناختم زیرا مقصود  
 خودم را پیدا کرده بودم بی اختیار از خانه  
 مجتهد خان شدم دیگر از خوشحالی در پوست  
 نمیکنجیدم دیگر این راه ثواب را از یاد نمیبردم  
 همیشه میگفتم تا میرزا یعقوب را پیدا کنم فکر  
 کردم که بسیار خوب بر فرض او را پیدا کنم و بکشم  
 یکنفر که فایده نخواهد داشت پس بهتر است که  
 اول جای بابیانرا از او ببرم و اقلاده پانزده  
 نفر از آنها را بشناسم و بقتل برسانم تا بزرگترین  
 ثواب هارا در درگاه الهی در راه دین کرده  
 باشم .

روزی در یکی از باغهای بزرگ همون گردش  
 میکردم دیدم میرزا یعقوب از دور دارد میآید  
 من او را در آسمانها همی جستم در روی زمین  
 یافتم و همینطور مراقب او بودم تا نزدیکتر آمد  
 و از راه دور صدایش کردم بیاجلو مگر جرأت  
 داشتم که جلو بروم ؟ با احترام و ترس  
 فوق العاده جلو آمد و سلام و تعظیم کرد و  
 بانشد و تحکم گفتم جایی که بهائیان جمع  
 میشوند کجاست ؟ و خانه همه آنها را باید  
 بمن نشان بدهی . میرزا یعقوب با ترس و  
 اعتد ار گفت ای بابا چکار باین اشخاص مظلوم و

بیچاره داری آنها که کاری بکسی ندارند و ضرری هم پشمان رسانده اند تو باین همه احترام و مقام وترسی که در دل اهالی شهرداری شان تو نیست که این مظلومان را اذیت کنی با فحشو و ناسزا در نهایت غضب و عصبانیت گفتم اینها که تو میگوئی مزخرف است و حرف من بر تو برگرداندند. میرزا یعقوب گفت چشم باشد تا فردا محل آنها را پشمانشان میدهم گفتم فلان فلان شده اگر یکقدم از پیشتر من دورشوی نابودت میکنم گفت بسیار خوب تا چند ساعت دیگر محفل داریم و عده از ما در آنجا هستند خلاصه در ساعت مقرر با هم - بمنزل یکی از بهائیان معروف شهر که همه جمع بودند رفتیم . با احترام وارد منزل شدم دیدم عده زیادی در اطاق مقابل دروم نشسته اند اول وحشت و ترس مرا گرفت که ایوای اگر اینها مرا بگیرند و بکشند که هیچکس نمیفهمد . پس هد رقصای حاجت آوردم دیدم که در آنجا یک بشکه آب تمیز و آفتابه هست . برخلاف گفته مجتهد که گفته بود این بابیان هیچوقت طهارت نمیگیرند و نجس هستند ولی باز ترس و وحشت من زیاد میشد بعد فکر کردم که از شان و مقام من در راست که خود را جهون و ترسو نشان دهم و گذشته از آن من مسلح به طباچه و قمه بودم و در منزل هم که باز بود و اگر سو قصه می شد میتوانستم قوری فرار کنم پس از کمی اطمینان وارد مجلس شدم دیدم در حدود سی نفر روی صندلی های مرتب نشسته اند همه با احترام برخواستند و تعارف کردند من یکی از صندلیها را دم درب گذاردم و نشستم که اگر سو قصه می کنند زود تر بتوانم فرار کنم و از خودم دفاع نمایم فکر میکردم طباچه خود را بیرون بیاورم و چنانکه نفرشانرا بکشم و فرار کنم طباچه زیر لباس بود و

دستم را روی آن قرار داده بودم و منتظر فرصت بودم . فکر میکردم که بسیار خوب یکده جوان که در این مجلس هستند گول خورده اند و بی تجربه بوده اند ولی این یکده ملاحای بیرو آخوندهای باعماه دیگر چرا اینجا آمده اند ؟ و در دم خیلی تعجب کردم و گفتم دیدم فلان فلان شده چرا گول خورده اند ؟ از آنقدر که پهلویم نشسته بود آمده است پرسیدم که اینها را اینجا جمع شده اند ؟ گفت منم تازه باین شهر آمده ام و نمیدانم چرا اینجا جمع شده اند . بعد شخصی که پهلویم نشسته بود بلند سؤال کرد آقایان شما چرا اینجا جمع شده اید ؟ یکی از حضار ( که جناب مشکین قلم بود ) روی خود را بشخص سائل نموده و گفت : پدر شما اگر در خانه بنشیند و یکده از چه های خود را در ورش جمع کند و تعلیم و تربیت کند آیا باید پرسید که ای پدر چرا اینکار را کرده ؟ سائل گفت که مشکین قلم فرمود بسیار خوب این حضار کسبه می بینی همه بمنزله پسران من هستند و من پدر ایشان . سائل باز پرسید عجب پسر اینهمه آمد و رفت در اینجا چیست و این اشخاص برای چه مقصلا می آیند و میروند ؟ مشکین قلم فرمود : این درب ما بروی همه کس باز است و هر کس اینجا بیاید ما با خلوص نیت و کمال میل از او پذیرائی میکنیم . سائل باز پرسید : من میگویم منظور شما از این جلسات چیست شما را با می میگویند با می یعنی چه ؟ من که همواره مترصد فرصت و موقعیت مناسب بودم خیلی خوشحال شدم که یک نفر در این محفل طرفدار خود دیدم و گویا از قلب و دل من صحبت میزد زیرا من از اصول دیانت با خبر نبودم و نمیدانستم که چه ایراد و اشکالی بر آنها وارد است که برگه

بدستم افتد و چند نفرشان را بکنم .

خلاصه این شخص پهلوی دستم سئوالات بسیار بجائی میکرد و منم بادقت زیاد گوش میکردم تا ایرادی از آنها بگیرم ولی دیدم شخصی کسه جواب میدهد همه را از قرآن و آیات واسم خدا و رسول را بر زبان میآورد و در مجلس آنها جز قرآن و چند کتاب چیز دیگری نیست . و جواب هائی هم که میدهند بد نیست و از مرحله پرت نمیشوند و تا اندازه قانع کننده میباشد با وجود این دست و پامیکردم که يك اختلافی بین ما واقع شود تا دست بطبانه چه بزم ولی متأسفانه این موقعیت رخ نداد . بعد فکرم کردم که خوب من که منزل این بایی ها را پیدا کردم و چند نفری از آنها هم آشنا شدم چه مانعی دارد که بعد اباین ثواب بزرگ موفق شوم و عده از آنها را بکنم و نابود کنم بعد برای آنکه بتوانم ایراد و خرده گیری از بابیان بگیرم آخوند ها و مجتهدین شهر مرا راهنماییهای میکردند و من چند باریکه و تنها بمحافل آنها رفتم ولی میدیدم که همه با احترام و از آیات قرآن و دیگر کتب آسمانی صحبت میکنند و دلیل میآورند جای میآورند شیرینی میآورند میوه میآورند ولی من در کتبی که در دستم بود نوشته بود که - بایی ها آدم را محرم میکنند و چیزی با آنها وارد میکنند که انسان بایی شود و گشته از اینها برآی العین میدیدم که مجتهدین و مردم هر چه که درباره بایی ها میکنند مطابق با واقع نیست و همه فیرا از چیزی است که می بینم و یا میشنوم . با وجود این نقشه در سر خود پروراندم که بهتر است که بروی یک عده از این آخوند ها و مجتهدین را بیاورم در مجالس با بیان که آنها را مجاب کنند آنگاه من بمقصدم برسم پس با آخوند ها و مجتهدین و علمای شهر رجوع کردم ولی همه بدون چون و چرا

مخالفت و ممانعت مینمودند و بهیچوجه حاضر نبودند که با بابیان مواجه شوند و مرانصیحت میکردند که اینهایی دین و کافر و اصولاً نجس هستند و نبایستی با آنها هم نفس شد باید بهر وسیله که هست آنها را از بین برد . من خیلی تعجب میکردم که این علما با این همه ادعا چرا حاضر نمیشوند که با بایی ها صحبت کنند و با دلیل و بیان آنها را مجاب کنند و پیش رخسود میگفتم درست است که اینهایی دین هستند و باطل اند ولی اول باید با دلیل آنها را مجاب کرد و باطل بودن آنها را بخودشان ثابت کرد و آنوقت اگر دست از دین باطلشان برنداشتند حکم قتلشان را داد این موضوع را بارها با علمای و مجتهدین گفتم ولی باز فرمایند و شانه از زیر بار خالی میکردند . و چون نمیخواستم آزار و اذیتم بطبقه علما و مجتهدین برسد فکری بخاطر رسید که این آخوند ها را گول زده و بمجلس با بیان ببرم و اینطور آنها را گول میزدم که پدرم مرده و مقدار زیادی کتب نفیس از او باقی مانده که بدم دردم نمیخورم بروم بمنزل تا آنها را بشما بدهم باین طریق آنها را بمنزل بایی ها میبردم و فوری درب منزل را می بستم و میگفتم معطل نشوید اینجامنزل بایی ها است و باید با این بی دین ها صحبت کنی و تو که آخوندی و شیخ الاسلام ماهستی باید درست بحرف آنها گوش دهی و از روی آیات قرآن و احادیث ابطال آنها را ثابت کنی و آنها بفهمانی که راهی نه رفته اند خلاصت و تا این مسئله را حل نکنی نمیگذارم از اینجا خان شری . آخوند ها که از قضیه مطلع میشدند اغلب بنسای داد و بیداد را میگذاشتند و حاضر بصحبت نبودند و میخواستند خان شوند ولی مگر جرأت داشتند که خان شوند و یا فرار کنند و من با عصبانیت تحکم

میکردم که زود باش معطل نشو و حرف نزن غیر ممکن است که تو را درها کنم دیگر چاره نداشتند و مجلس بحث شروع میشد و من که دو گوش داشتم دو گوش دیگر قرض میکردم و با دقت زیاد بحرف طرفین گوش میکردم اینگونه مجالس بحث دیگر برای من عادی شده بود و خیلی شوق و ذوق نسبت باین مجالس پیدا کرده بودم ولی در بسیاری از مباحث ملتفت میشدم که مجتهدین ما نا حساب میروند و جواب درست نمیدهند و از مرحله پرت میشوند و یا اغلب جواب های خشن و خاج از نزاکت و حتی با فحش و ناسزا به باین ها جواب میکنند ولی حتی یک دفعه هم ندیدم که آنها عصبانی شوند و خان از نزاکت صحبت کنند • این هم نا گفته نماند که بسا اوقات آخوند ها و مجتهدین که بچنگ میافتادند از نقشه من با خبر بودند و بنای فرار را میگذاشتند ولی مگر من آنها را میگردم خیر من در جلو جمعیت یقه آنها را میگیرم و داد و بیداد میگردم که ای مردم میخواهم این مجتهد خود مانرا که حکم و دین مادر دست اوست بیسم نزد این بابیان که به بیند حرف حسابی آنها چیست مگر بیخبر نرفته که باید امر معروف و نهی از منکر کرد فریاد میزدم بچه علت با من نمیآید ؟ او را که نخواهند گشت چرا میترسد ؟ مردم دور مرا میگرفتند و به نصیحت میپرداختند که بابا تو چکار باین حرفه اداری من میگفتی پس چرا این آخوند ها مرا بجلو میکشند و داد میزنند که بابیان را بکنم ولی خود شانرا کنار میکشند چرا ؟ بچه علت ؟ اگر اینها کفارند بیایند کفر آنها را ثابت کنند تا من در یک لحظه همه شانرا نابود کنم منکه معلومات دینی ندارم و هر چه کرده ام ایرادی بکنیم و مقصود برسم موفق نشده ام و من که علت ممانعت مجتهدین را

نمیدانستم واقعا هم عصبانی میشدم و هر وقت راجح باین موضوع فکر میکردم برهه بجان من افزوده میشد و فکر تا حدی منقلب و متزلزل میشد • دیگر من آن شرارت و حرارت اولیه را نداشتم و از کارهای ناشایسته خود که سرمنده بودم بیشتر میخواستم کار ثواب بکنم • حالا دیگر با بسیاری از بابیان آشنا شده بودم و گاهی هم بمحفلشان میرفتم خیلی محبت و پذیرائی میکردند میدیدم که طرز گفتار و رفتار و اخلاق و صفات و حتی خوراک و پوشاک و معاملات آنها از لحاظ نظافت و تمیزی با دیگران فرق دارد شش ماه بود که مرتب بمحفل آنها میرفتم بعد یک روز حالت مخصوصی بمن دست داد و عالم را خیر از آن چیزی که بود میدیدم همه چیز در نظرم تازه داشت زیرا وارد دیانت جدیدی و عالم جدیدی شده بودم و عالم را طور دیگر حس میکردم آری راهنمای بزرگ من جناب مشکین قلم بود • راهنمای دیگر من جناب افغان پسر عموی حضرت اعلی بودند بعد تا اندازه بکتاب الواح امری آشنا شدم دو ماه بعد از تصدیق گاهی اوقات حالت مخصوصی رفته مانندی بمن دست میداد این حالت ترس مانند ای بسود ترس از خدا دیگر مرتب مناجات و دعا بدرگاه الهی میکردم و مدت ها گریه و زاری مینمودم و بیخاک میافتم و بارها میگفتم یا حضرت بهاء الله آیا مرا خواهی بخشید ؟ و آیا گناهان من عفو خواهد شد ؟ کم کم يك حالت اطمینانی بمن دست داد و بحالت عادی در آمدم اکنون در حدود ۴۰ سال است که تصدیق کرده ام و تا کنون دوبرابر خودم و با آخوند اهل سارقه که آخوند ثبت اسناد است و سه نفر دیگر را که جماعتش نفر میشوند بنور ایمان فائز گردانیده ام اینها تنها کسانی هستند از ایسل (بقیه در صفحه ۴۳)

نخمه شوق

بمشام آیدم از کوی تو هر لحظه شمیم  
 مشکبیز و طرب انگیز دم باد صبا  
 طرفه بادی که فرج زاید از او در دل سنگ  
 بارخ و قامت و لعل تو بستان وجود  
 تا ابد شعله عشق تو نگردد خاموش  
 شد ز شیراز چو آهنگ بدیع تو بلند  
 از اشارات تو روح دگری یافت جهان  
 کردی ایثار ره حب بها الله جان  
 سعی موفور تو بخشید ثمرهای کمال  
 نشد از غیبت صوری تو چیزی که فکد  
 نخمه انی انا الله به جهان کرد بلند  
 گشت ز انوار تعالی میش کیتی روشن  
 اثر موهبتش تافت بدل نور امید  
 آیتی بود ز آیات عدیم المثلش  
 هم کنون میرسد از درگ غصن ممتاز  
 ببرای باد صبا از من دلخسته پیام  
 باز گوینده نوازش شود آیات روزی  
 بیقین کسب کند زندگی جاویدان

نکبت خاک در تست و با باغ نعیم  
 میوزد غالبه افشان و روان بخش نسیم  
 خوش نسیمی که از او زنده شود عظم رمیم  
 بی نیاز است دل از سرو گل و شهد و نعیم  
 تا جهان است جهان را بتو باشد تعظیم  
 روح ایجاد بدرگاه تو گردید مقیم  
 بعد از آن که محن جهل نوان بود و سقیم  
 ای سرو جان بفدای تو آن حب عظیم  
 خلق را دانه معرفت حق تعلیم  
 مظهر و مظهر حق پرده ز رخسار قدیم  
 بشد آواز الطافش تا هفت اقلیم  
 یافت از بر تو آثارش دنیا ترمیم  
 همیشه فضلش بشکست بهم صولت بیم  
 حضرت عبد بها سرخدا غصن قوسیم  
 به جهان فیض عظیمش که بسیط است و عمیم  
 بر آن مظهر الطاف خداوند رحیم  
 سازدم بخت مساعد به جناب تو مقیم  
 گرد گائی شود اندر صف یاران خدیسم

دکائی بیضائی

شقایق حقایق

\*\*\* (( عبد الحمید اشراق خاوری )) \*\*\*

( بقیه از شماره قبل )

۵- نسخ اولیه بایبل باخط دست بوسیله کاتبین نوشته شده .

۶- نسخ مزبوره چندین مرتبه بواسطه اشخاص مجهول الحال استنساخ شده پیش از آنکه بچاپ برسد .

۷- استنساخ کنندگان درحین کتابت اشتباه بسیار کرده و از خود هم برآن افزوده اند و حواشی راجزومتن ساخته اند .

۸- اصل نسخه اولیه بلااول مفقود شده است و نسخ قدیمی دیگر درموزه های مختلفه موجود است که برخی عبری و یونانی و بعضی بلاتینی است .

۹- قبل از اقدام جیمزاول بترجمه کتاب مقدس بآننگلیسی چند نفر درصدد ترجمه برآمده و ترجمه کردند و مورد هجوم مردم وادیت و آزار و قتل و حرق واقع شدند و ترجمه جیمزاول درقرن هیفدهم صورت گرفت .

۱۰- چند سال قبل ازاین هم ترجمه دیگری با اسم "اصلاح شده" و با مراجعه شده نشرو تکثیر گردید . انتهى

باری آنچه راجع به خلقت عالم در اول تورات مسطور است در ضمن خطوطی که روی خشتهای گلی در دوره سلاطین بابل نوشته شده بدست آمده است در کتاب عجائب عالم صفحه ۲۹ بیانی باین مضمون در این خصوص نوشته شده در حد و حدشده سال قبل از مسیح یعنی تقریباً و هزار و پانصد سال پیش از این یادشاهی

در آشور بنام " آشوربانی پال " سلطنت میکرد وی مجموعه از خشتهای مکتوب جمع آوری کرده بود و در قصر خود در نینوا محفوظ داشت پس از بیست سال سلطنت آشوربانی پال مرد و قصرش خراب شد و آن همه عظمت و جلالش بکلی از بین رفت و نینوا مبدل به بیابان خشک گردید . چند سال قبل از این که در نینوا حفریات شروع شد و کاوشها بعمل آمد مقداری از آن خشتهای مکتوب بدست آمد و متخصصین چون آنخطوط را خواندند معلوم شد که درباره خلقت عالم مطالبی روی آن خشت ها نوشته شده است و تعجب اینجاست که مضمون آن نوشتجات عیناً مطابق مضمون مندرجات تورات است که در باره خلقت عالم بیان شده است . دانشمندان جهان را تحیر دست داد که آیا مندرجات کدام يك مأخوذ از دیگری است و بعد از تحقیق بسیار معلوم شد که مبد " مندرجات تورات و خشتهای مکتوب آشور داستان قدیمی تری بوده است که خیلی قبل از آن ایام در بین بابلیها معروف بوده است و چون بابلیها مغلوب آشورها شدند آثارشان با آشور انتقال یافت و از جمله خشتهای مکتوب هم با آشور منتقل شد . بابلیها برای نگارش خطوط با فلزی نوك تیز ابتدا احروف را روی خشتهای گلی مینوشتند و سپس آن خشتهها را برای محفوظ ماندن میپختند و آجر میساختند . انتهى از اینجاست میتوان دانست که یهود در مدت اسارت خود در بابل با عقاید بابلیها آشنا

شده بودند و پس از آزاد شدن از اسارت و مراجعت  
 باراضی مقدسه و بنای اورشلیم عزرای کاهن  
 ملقب بسوفر یعنی عزرای کاتب و سایر رؤسای قوم  
 بنا بر اسفار تورات پرداخته و آنچه را از بابلیها  
 فرا گرفته بودند در کتب خود داخل کردند زیرا  
 پس از زلبه بخت النصر برای یهود کتابی باقی  
 نبود و بخت الله در کتب یهود را سوزانیده و جمیع  
 آنان را بابل باسیری برده بود و پس از مدتها  
 یهود بحکم شاه ایران از اسارت مستخلص شدند  
 و باراضی مقدسه رفته معبد سلیمان را تجدید  
 و عمارت کردند و هزاره‌ها چنانچه معروفست تورات  
 را یافت و منتشر کرد و در حقیقت آن را از پیش خود  
 نوشت و سایر قسمتها را هم مورخین و نفوس دیگر  
 نوشتند. باری در باره تورات و انجیل چند هفته  
 قبل هم البته بخاطر در آمد که مطالب ذکر شد و  
 الواج مبارک حضرت عبدالبها جل ثنائه که در  
 این خصوص نازل شده جمیع تلاوت گردید از  
 اینجهت امروز دیگر تکرار آن مطالب نمیرد از  
 کتب و رسائل عهد جدید هم بعضی بواسطه  
 خوارین و برخی بواسطه غیر خوارین مانده  
 اسوقا و پولس و غیرهما نوشته شده و عبارت دیگر  
 بدانها منسوبست و در باره آن بین فرقه‌های  
 اتولیک و پروتستان و دیگران اختلاف بسیار  
 موجود است برای اطلاع کامل بکتاب اظهار الحق  
 تألیف شیخ رحمت الله هندی مراجعه فرمائید  
 یهود هم نسبت بعهد عتیق نظریات مختلفه  
 دارند برخی از اسفار ختمه فقط سفر باریم که  
 به سفر تثویه موسومست قبول دارند و بقیه را  
 واقعی نمیگازند و برخی فقاید دیگر هم هست که  
 باید بکتاب مفصله رجوع کرد.

کتاب زردشتیان هم در قرون سالفه بواسطه  
 پیش آمده‌های مختلف بکلی از بین رفت و آمده‌ای

ایران بقول مورخین زرد و اوستا و دیگر کتب  
 مقدسه را سوختند و معورنا بود ساختند بعد ها  
 در آغاز نهضت ماسانیان کتب پیدا شد و بواسطه  
 شخصی از روحانیین موسی به "ارد اوپراف"  
 کتابی جمع آوری گردید و آن چنان بود که گویند  
 ارد اوپراف بخواب رفت و روحش بدینسان دیگر  
 منتقل و بهشت و دوزخ و سایر مقامات را بازدید  
 کرد و آنچه را میگفت کاتبان در اطراف او نشسته  
 می نوشتند امروز آن کتاب در نزد پارسیان موجود  
 و مطالب آن را بنظم آورده و با صور عجیبه که در  
 آن مندرجست بطبع رسانیده اند بهر حال اصل  
 نسخه زرد و اوستا که گویند زرد شت نی آورد بنگر  
 از بین رفته و آنچه هست بحدس و تقریب شامل  
 برخی از احکام آسمانی است و در برخی کتب هم  
 در باره ظهور یهود مطالبی مندرجست در این  
 مقام از رساله موسی به سیوشانس موصوف  
 زردشتیان که مندرجاتش از کتب مذکور  
 پارسیان استخراج شده و جمع آوری گردیده و  
 در سال ۱۹۲۷ میلادی در شهر بمبئی از طرف  
 انجمن پارسیان طبع و نشر گردیده مطابق را  
 باحو خلاصه استخراج کرده ام که فردا بعرض  
 شنوندگان محترم میرسانم زیرا امروز مجال ذکر  
 آن نیست و هنوز رشته مطلبی را که شروع کرده‌ایم  
 خاتمه نیافته است انشاء الله فردا استخراجات  
 رساله سیوشانس را بعرض احبای آئین خواهم  
 رسانید برخی از کتب هم مانند کتاب آسمانی  
 در بین آنان موجود است که بعضی آنرا  
 درست و صحیح و برخی مجعول و ساختگی  
 میدانند و بین پارسیان در باره کتاب ساتیر  
 اختلاف است خلاصه آنکه آنکه از کتب مقدسه  
 زردشتیان موجود است همه بعد از ظهور  
 حضرت زردشت نوشته شده و جمع آوری گردیده





مژده به انسانیت

\*\*\*\*\* (( ابراهیم مولوی )) \*\*\*\*\*

( بقیه از شماره قبل )

با چهره ای گرفته. گفت آنها که مژده دادند  
او خودش میآید و باین تاریکیها و جولا نهی -  
اگر منی خاتمه میدهد . پس کی میآید چرا  
و هیچ نمیشود ؟ منکه از دست این اولاد ناخلف  
بجان آمده ام .

در حالیکه باد استهای ملکوتی سروروش را  
نوازش میداد فرمود درست گفته اند کسه او  
خودش میآید . منم بتوترا ی انسانیت مژده  
میدهم که او خودش میآید و از تجلیاتش سراسر  
این تپه سیاه تابناک میگردد - انوار جمال  
جهان را میآراید - همه فرزندان را زیریک  
سرابرده برسریک خوان ملکوتی میخواند دست  
شیران و فروما یگان را از همه جاقطع میسازد ولی  
نوز اطفال با آن درجه از رشد نرسیده اند که  
بتوانند او را بشناسند . این مشعل افروخته  
برای آنست که آنها در فرج آن راه نشو و ارتقاء  
پویند و باز نور فضائل و کمالات آهنگ بنم وصالش  
نمایند . دل خوش دارو آئینه دل را از هر  
غباری نکهدار که تجلیگاه او همان جا است . بعد  
از من روح تسلی دهنده هم میآید و شیشه  
نیکوتری تورا بفرجام فرخنده ات آگاه میسازد .  
با چنین کلمات جانپروری دمیدم نغمات  
روح القدس نثارش میگشت و از نزدیکی و هم  
پیوستگی فرزندان خود پیوسته از نشسته ای  
به نشسته ای و از سروری بسرورد بگرسیر میگرد  
تا آنکه یکمرتبه ملتفت شد آن فضای گرم و روشن  
بازو سردی و تاریکی نهاده و آن سیاه پوشان

خطرناک زیر لباس کشیش در دهان بمیسان  
آمده اند . چون مار گزیده در حصول و هراسی  
بود که از سمت دیگر صداهای و یا هوای سهمناکی  
نظرش را بظلمات هولناکتری خیره ساخت . آن  
معرکه وحشت افزائی بود پراز شمشیرهای آخته  
و عریده های جنگجویانه در آن ورطه ظلمات  
در برقیکه از تصادم شمشیرها میجهید و فریاد  
فغانش درد ناگرمیگر دید زیرا در آن رعد و برقها  
اطفالش را گاهی شرحه شرحه زیر سم ستوران و  
زمانی زنده زنده زیر خاک و اوقاتی در مقابل  
جامدات بزانو و سرافکننده میدید . جسته جسته  
همه ذرات وجودش در کوره دل فروریخت و بایک  
آه سوزان بصور گوناگون آویزه سقف نیلگون  
گردید . از این چراغانی ناگهانی کیهان همه  
فرشتگان و کروییان بشور و غلغله آمدند و برای  
تماشا از هر سو بیرون ریختند . ناگهان این بساط  
رنگین و درخشان آسمان با همه تماشاچیان  
بر زمین ریخت و بصورت بزهی ملکوتی در مقابلش  
جلوه کرد . در آن میان قدوه حسنه اش حضرت  
محمد را دید که با قدح حقائق بن آرائی را بعهده  
دارد و با جلوه های خود با زاربتان را بکلی بی رونق  
ساخته است . خود را بدامن آن رون تسلی  
دهنده افکند و با اشک روان پایان شب سیه را  
جویا شد . مژده شنید که بعد از من دیگر سید دم  
میدمد و از شعشعه پرتو ات همه جا تجلیگاه  
اومیشود . من با این بساط رنگین و درخشان  
برای آن آمده ام تا بدوره این شعله های  
شبهانه خاتمه دهم و بدین سبب است که آنچه

آن خوبان همه داشتند بمن تنهاداده اند  
این قدح لبریز همه فرزندان را کفایت میکند  
و در بر تو این انوار و این بیاط همگی خود را آماده  
بنم وصال خواهند نمود چرا جامه صبـ  
دریده ای ؟ ! تو در پیش او مقامی بس رفیع و  
ارجمند داری . رفعت مقام تو در رستاخیز  
صبح معلوم میسر گردد بیدار آگاه باشد که صبح  
نزدیک است . آن امانتی که آسمان وزمین از  
قبول آن روی یافتند در دل تو نهفته است که  
چون صبح شود آن و بهای آن آشکار میگردد  
بهوش باش که بصبح چیزی نمانده است . این  
تپه اسرار و رموز زیادی را در بردارد که فعلا  
برده های سیاه شب روی آنرا پوشانیده است  
لحظه دیگر دست سیمین سپیده دم ایمن  
برده های تیره را بر میگیرد و همه را بتجلسی  
میاورد و این غم خانه تیره و تاریک بصورت بهشت  
برین جلوه میکند و بد این آن ساحت دل را  
میاراید .

با خاطری شاد و مستبشر و اله و مجذوب  
این بشارت حیات بخش بود که یک مرتبه ملاحظه  
نمود گروهی از نخبه فرزندانش گرد او حلقه زده  
همه از ساقی و قدح سخن میرانند و حصه خود را  
برخ یکدیگر میکشند . یکی جسته جسته راز  
سینه را فاش میسازد و دیگری از تجلی جمال  
میگوید . دسته ای از اسرار مکنونه دم میزنند  
گروهی درهای سفته و ناسفته خود را بجلوه  
میاورند عده ایهم لب فرو بسته زاده و توشه  
صبح را فراهم میسازند . (بقیه دارد)

بقیه از صفحه ۳۶ ( شقایق حقایق )

و نسخه اصل بگلی مفقود است .  
اما قرآن مجید که شامل آیات الهیه نازل

بر حضرت رسول ص است در زمان خود آنحضرت  
جمع آوری نگردید و همین خطاب در دوره خلافت  
خود امر کرد جمعی از اصحاب هر يك آیات قرآن  
مجید را جمع آوری کنند و باختلاف تواریخ شش  
نفر یا بیشتر شش قسم مختلف قرآن را جمع آوری  
کردند همین خطاب چون چنان دید برای آنکه  
از این جهت اختلافی در بین مسلمین ایجاد  
نگردد قرآنی را که عثمان بن عفان و النورین  
داما دینمبر جمع آوری کرده بود رسمیت بخشید  
و باقی نسخ را که سایرین جمع آوری کرده بودند  
سوزانید و اثری از آن باقی نماند یکی از جمله  
نفوس که بجمع آوری قرآن اقدام کرده بود  
حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و  
شیعیان گویند که چون عمر قرآن عثمان را اختیار  
کرد قرآن حضرت امیر ع با آسمان بالا رفت و میگویند  
عثمان آنچه از آیات الهیه را که شامل فضائل  
علی و اولاد طاهرینش علیهم السلام بود از قرآن  
حذف کرد و معتقدند که قرآن موجود که مصحف  
عثمان است ناقص است و بعضی از علمای شیعه  
در کتب خود سوره را نگاشته اند که در قرآن موجود  
نیست و گویند عثمان آن را حذف و ساقط کرده  
و صورت آن سوره مزبوره را در کتب خود چنین  
نوشته اند . بسم الله الرحمن الرحيم  
یا ایها الذین آمنوا امنوا بالنورین انزلنا  
همایتلوان علیکم آیاتی ویه در انکم عذاب یوم  
عظیم نوران بعضهم امن بعض وانا السميع العليم  
ان الذین یوفون بعهده الله ورسوله فی آیات  
لهم جنات نعیم و الذین کفروا من بعد ما امنوا  
بنقضهم میثاقهم و ما عاهدتم الرسول علیهم  
بقذفون فی الجحیم ظلموا انفسهم وعضوا لوصی  
الرسول اولئك یسقون من حمیم ان الله الذی  
نور السموات و الارض بما نشا و اصطفی من الملئکة  
و الرسل و جعل من المؤمنین ( بقیه دارد )

لسان عشق و مناجات

(( از رساله مشرقین حضرت فاضل طهرانی علیه رضوان الله ))

عظمت کلمات مکنونه

پرفسور جلیل القدر برتلس مهمترین اعضا  
 اکادمی لنین گزاد میگوید: "متمنهائی از  
 کلمات مکنونه بمنتهی درجه ای ادبی میرسد  
 مصنف سبک مخصوص خود را در این اثر بکار  
 برده است. تشبیهات روح بخش بی مثیل  
 و بکران با سلاست و بلاغت توأم شده است.  
 استعارات حیرت انگیزی نظیر و بکران آهنگ  
 غیر قابل تصور خارق العاده ای بکار برده است  
 هر چند در اثر مزبور سجع و قافیه وجود ندارد  
 ولی آهنگ بهترین اشعار شیوای قدیم  
 را داراست" (۱)

میگویند روی میز تحریر برتلس همیشه  
 کلمات مکنونه قرار داشت. منظور این نیست  
 که از کلام يك مستشرق بر عظمت کلمات  
 مکنونه استشهاد شود. هر قدر او تعریف کند  
 لسان خلق و در باره جنبه ادبی است. در  
 بین احباب نفوس دیده شدند که بعد از  
 زیارت کلمات مکنونه چنان مجدوب بیانات -  
 مبارکه شدند که میخواستند تمام همرا در  
 بیابانها بسر برند.

در قرآن مجید میفرماید (۲) "مثل الجنة التي

(۱) ترجمه آقای کاظم کاظمزاده از کتاب برتلس

تاریخ ادبیات ایران طبع لنین گزاد سنه

۱۹۲۸

(۲) سوره محمد ص آیه ۶ و ۷

وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار  
 من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر  
 لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی"  
 حضرت نقطه اولی انهار را تعیین  
 بآیات فرموده اند اما با اصطلاح خلقی ما  
 قسمتی از آیات چون آب صافی گوارائی است  
 که تشنگان را سیراب مینماید و قسمتی چون  
 شیر گوار است و قسمتی چون شراب دارای نشئه  
 مخصوصی است. کلمات مکنونه آیاتی است  
 که بر نشاط است و شخص فهمیده را بعوالم  
 مخصوص سوق میدهد و جد به مخصوص  
 دارد. ترقی دادن بشر بعوالم مافوق تصور  
 در این آیات است. گاهی انسان مفتخر  
 بخطاب مستطاب یا ابن الانسان گاهی  
 "یا ابن الروح" و بالاتر از همه خطاب به  
 "یا من قام بذاته" میشود. پایان

\*\*\*

آهنگ بدیع: قسمتی از رساله مشرقین  
 در شماره ۱۴ و قسمتی در این شماره  
 درج شد. امیدواریم که در آینده نیز  
 منتخباتی از آن اثر سودمند را بنظر  
 خوانندگان عزیز برسانیم.

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

اسم اعظم - بهاء الله

\*\*\* (( روح الله مهربانی )) \*\*\*

راکه مقدر بود تا ظهور مبارک اعظم مستور بماند  
برای آنها آشکار نگردد و چون میدانستند که از این  
اسم بثنهائی مشکلی گشوده نشده بلکه حقیقت  
و مسمای آن مشکل گناست لذا اجواب صوابی  
اظهار نمی فرمودند ولی حضرت صادق آل محمد  
امام شیعه که در هدایت این فرقه زحماتی  
تحمل فرمودند تا حدی مہرازین رحیق مختوم  
الہی برداشته و فرمودند کہ اسم اعظم در ضمن  
دو دعا از ادعیه اسلامیہ یکی دعای ام داود و  
دیگر دعا ک سحرماه رمضان موجود است و قسم  
یاد فرمودند کہ اسم اعظم در این دو دعا یاد شده  
ولی چون اسما الہی در این دعاها متمم  
است لذا به این اشاره نیز اکثر ناسی نبردند  
ولی معدودی یا به هدایت صفای باطن و یا با  
دقت در اسما این دعاها و تطبیق آنها با  
مطالب و احادیث مرویہ سائرہ بی به این  
سر مصون بردند و اسم اعظم را یافتند از جمله  
مولوی است کہ آنرا یافته و در مثنوی خود  
فرموده است :

ما بہا و خون بہا را یافتیم

جانب جان باختن بشتافتیم

و همچنین شیخ بہائی کہ از تطبیق این

دو دعا دریافت کہ جز اسم بہای مشترک در این  
دو دعا اسما مشترکہ سائرہ در ادعیه دیگر نیسز  
نگر شده لذا خود بدین نام مفتخر شد و در آثار  
خود تصریح نمود کہ اسم اعظم در اسما  
در دعا قرار دارد بقولہ :

چون شب قدر از همه مستور شد

لاجرم از پای تا سر نورش شد

اسم اعظم یا گمشده محبوب و مطلوب اکثر اہل  
ادیان یکی از دو حقیقت مقدسہ ایست کہ در دور  
مقدس اسلامی از زبان رسول و ائمه اطہار در بارہ  
عظمت و جلالت آن مطالبی مہمین روایت یافته  
بعدی کہ تمام مسلمین دست یافتن بدین اسم  
جلیل را کلید اسرار صوری و معنوی و مادی و روحانی  
دانستہ و در بارہ آن افسانہ ها نقل نموده و -  
حکایت ہا روایت کردہ اند و چنان دانستہ اند کہ  
اگر کسی بدین اسم دست یا بدویا انگشتی را کہ  
اسم اعظم بر آن منقوش است در انگشت نماید  
سراسر جہان و موجودات آن از جن و انس و دیو و  
پری کل در حیطہ اقتداری درآمده و اورا مالک  
علی الاطلاق و مرتقی بمعنا تمام آرزوہای خویش  
مینماید . ولی متاسفانہ در ادوار مختلفہ اسلامی  
کتر کسی بحقیقت آن پی برده و این راز مصون و  
سرمکنون و رمز منمن مخزون تا ظهور مبارک بدیج  
مخفی از انظار جہانیان مانده و باطل و صبح  
هدایت بحقیقت معلوم شد کہ اسم اعظم  
" بہاء اللہ " است کہ با دست یافتن و ایمان  
بحقیقت نہ ظاہر آن تمام سعادات معنوی و  
روحانی حصول یافته و عزت دارین برای دارندگان  
دست میدہد .

مسلمین همانطور کہ معتقدند کہ لیلۃ القدر  
یکی از شبہای سال ولی مشخصا بکسی معلوم نیست  
در بارہ اسم اعظم نیز فقیدہ دارند کہ یکی از  
اسما اللہ است ولی تشخیص آنرا کارہمہ کس  
نمیدانند لذا در زمان ائمه اطہار غالباً بدامن آنها  
متوسل شدہ و کلید این راز را از آل بیت طہارت  
طلب میکردند ولی آن نجم ساطعہ این سرمنمن

اسم اعظم چون کسی نشناسدش  
 سروری برکل اسما باشددش  
 چه که در دعای سحر این اسم در رأس اسما  
 دیگر قرار دارد یعنی آن دعا چنین شروع میشود  
 ( اللهم انی اسئلك من بهائك بابها وکل  
 بهائك بهی )  
 درباره کلمه بهادرتب و آثار انبیا و اولیا  
 مطالب صریحه مهمه ذکر شده در کتاب  
 اشعیای نبی فصل سی و پنجم آیه دوم چنین  
 مسطور است ( یدفع الیه مجد لبنان بها کرمل  
 وشارون هم بیرون مجد الرب بها الهنا ) یعنی  
 شوکت لبنان و بها کرمل و شارون بد آنها داده  
 خواهد شد آنها مجد رب و بهای خدای مآرا  
 خواهند دید )  
 و اما در در اسلام گهی بتصریح و گهی  
 بتلویح اسم مقدس بهایا شده از حضرت امیر  
 حدیثی مروری است که محدثین در کتب خود ذکر  
 کرده اند و نص آن در کتاب سنن القصیده جناب  
 سید کاظم رشتی چنین است "وقد قال امیر المؤمنین  
 علیه السلام کلمانی العالم فی القرآن وکلمانی  
 فی القرآن باجمله فی فاتحه الكتاب وکلمانی الفاتحه  
 فی البسملة وکلمانی البسملة فی البیاء وانا النقطة  
 تحت البیاء" قسمت اول این حدیث در بعضی  
 کتب دیگر چنین ذکر شده ( کلمانی التوراة  
 و الزبور و الانجیل فی القرآن ۰۰۰ الخ ) مضمون  
 حدیث اینست که میفرماید آنچه در تورا و زبور  
 و انجیل از حقائق موجود است و با بروایت سید  
 کاظم رشتی هر حقیقتی که در سرتاسر عالم موجود  
 است در قرآن جمع است و تمام حقائق قرآن در  
 سوره فاتحه مندرج است و تمام حقائق سوره فاتحه  
 در بسمله مندرج است و هر چه در بسمله موجود  
 است در حرف "با" بسمله موجود است  
 به عبارت دیگر تمام حقائق کتب مقدسه از قرآن

و زبور و انجیل و تورا و تمام اسرار و حقائق عالم  
 در این حرف "با" جمع است و "با" خلاصه  
 تمام حقائق است و بعد حضرت امیر میفرماید  
 من نیز نقطه ای تحت این "با" هستم .  
 حال که عظمت و اهمیت حرف "با" معلوم  
 شد باید دانست که از این "با" مقصود  
 بها الله است چه که حضرت صادق در ضمن  
 حدیثی در جواب کسی که از معنی و تفسیر بسم الله  
 الرحمن الرحیم پرسیده فرموده است "البها"  
 بها الله و السین سنا الله و المیم مجد الله  
 یعنی مقصد از "با" بها الله و مقصد از "سین"  
 سنا الله و مراد از میم "مجد الله است این  
 حدیث را جناب سید کاظم رشتی در شرح القصیده  
 که مدتها قبل از ظهور حضرت بها الله تحریر  
 یافته روایت نموده است و همچنین در کتاب  
 اصول کافی تالیف شیخ کلینی از محدثین  
 نامدار شیعه نسخه ای که در حواشی آن  
 نیز مطالبی ذکر شده و در بالای صفحات آن کلمه  
 مجانی نوشته اند "صفحه ۴۵ موجود است"  
 عجب در این است که معنی دو اسم دیگر  
 مذکور در این حدیث نیز بها الله است بهیچ  
 که سنا خود بمعنی روشنی و با بها مترادفست  
 و اما مجد الله نیز بمعنی بها الله است چه که  
 یکی از معانی بها مجد و عظمت است صاحب  
 کتاب مجمع البحرین و مطلق النیرین که قاموس  
 احادیث و آیات است در معنی کلمه بها الله  
 نوشته است "بها الله ای عظمته"  
 و شخص محقق موقعی بسر عجب یا بسم الله  
 که رمزی از بها الله است میبرد و آنرا  
 مجموعه حقائق می شناسد که ملاحظه نماید که  
 تمام سوره قرآن جز یک سوره باجمله "بسم الله  
 الرحمن الرحیم" شروع شده ولی این یک سوره  
 "سوره توبه" بنهایی بدون بسمله است

"... سوف يشرق الله اشراقاً من الوجوه  
البهيه الابهيه بسم البها" في اليم المطلق  
ويدخل من عكا ويتحد من على الارض كلمها " يعني  
بزودي خداوند از مشرق وجه بهي ا سهاي خود  
به اسم بها اشراقى ظاهر مينمايد كه در روز ظهور  
در مچ عكا ورود نموده من على الارض را متحد  
ميفرمايد "

حضرت اعلى روح الوجود لمظلوميه الفدا  
در اكثر آثار خود بنام بها تصريح كرده اند از جمله  
در بيان فارسى فرموده اند كه " طوبى لمن ينظر  
الى نظم بها" الله ويشكره " و در بيان عربى  
چنين فرموده است " ذلك ميزان الهدى  
في البيان انتم به مؤمنون الى حينما يمشق  
شمس البها" ذلك ظهور الله ان تعملن به  
مؤمنون " و باز فرموده است " من اول ما تطلع  
شمس البها" الى ان تغرب خير في كتاب الله  
من كل الليل ان انتم تدركون "

و در كتاب پنج شان مذکور است " هل تعرفون  
بها" الله اولاً تعرفون ذلك بها" من يظهره الله  
فما لكم كيف لا تعرفون "

و در خطبه نهديه فرموده است " وليمیزن  
عند طلوع شمس البها" من وراء طمطم يم القضا  
كل الفجار من اهل الفرار عن الاخيار من اهل  
القرار "

و در كتاب الاسما" ذكر سفینه را فرموده كه  
فقط اهل بها" را حمل مينمايد و به اين بيان  
حضرت بها" الله در لوح كرم چنين اشاره  
فرموده اند " سوف تجرى سفينة الله عليك  
" بيت العدل مقصود است " ويظهر اهل البها"  
الدين ذكرهم في كتاب الاسما" "

و چون كسى اسم اعظم بها" را بحساب  
جمل به عدد كه در اصطلاح ادب ابدال حروفند  
تبدیل نماید با سر اعظمه مكنونه ديكرى كه در

ولى اين سوره بعضى با حرف " با " شروع شده  
قوله تعالى " براءة من الله " پس معلوم ميگردد  
همانطور كه حضرت امير تصريح فرموده اند حقيقت  
تمام قرآن در حرف " با " جمع بوده و چون اين  
سوره با حرف " با " شروع شده ديگر براى ذكر  
بسمه لزومى نيافته چه كه هيچيك از سوره ۱۱۳  
نانه ديگر قرآن با حرف " با " شروع نشده اند  
جناب سيد رشتى با استناد حديث فوق و حقائق  
سائره مندرجه در قرآن و احاديث در كتاب  
شن القصيده خود چندين صفحه درباره حرف  
" با " و حقائق مندرجه در آن تحرير فرموده كه  
اگر خوف تطويل نبودى مطالبى از بيانات ايشان  
را در اين مقاله درج مينمود و حال براى نمونه  
به چند جمله اشاره ميرود قوله " والبا" هو اللوح  
المحفوظ. و الكتاب المسطور مرجع الحقائق  
الالهيه و محل الاسما" والصفات الاضافيه  
والخليقيه والبا" مظهر الجليل و قلم التفصيل  
والبد" و الدليل والسبب والسبيل والسرور  
التطليل ... فاصل الاسم في هذا المقام  
هو البها" لا يبرل ظهور اسرارها و بروز اطوارها فى  
هذا الاسم المحظم والسر الاقدم والنور الاقوم  
والسر المعنى والرمز المنتم فافهم ان كنت تفهم "  
جناب سيد رشتى در كتاب شرح قصيده  
حديثى را مكرراً از حضرت رسول نقل كرده اند  
و آن چنين است " قول النبي صلى الله عليه وآله  
ظهرت الموجودات من با" بسم الله الرحمن  
الرحيم " يعنى حضرت رسول فرموده است كه  
موجودات جهان از " با " بسم الله خلق  
شده اند .

و اما در طى دوره اسلامى بعضى از بزرگان  
صريحاً با اسم بها" تنصيص نموده اند از جمله  
شيخ بونى در كتاب خود بنام شمس المعانى باب  
يازدهم در دليل اسم بها" چنين نگاهته است :

این کلمه مستورا است بی برد چه که کلمه بهیاء  
 بحساب ایجد برابر اعداد ۹ است و عدد ۹ اعظم  
 تمام اعداد در تمام مراتب است چه در آحاد و  
 چه در عشرات و فوق آن بعلاوه همچنانکه عدد  
 بها بحسب تصریح حضرت امیر و حضرت  
 صادق عبارت ازها و مجموعه تمام حقائق و بتصریح  
 حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه حقیقت این -  
 اسم قوه ساریه جاریه در تمام ممکنات است عدد ۹  
 نیز در تمام اعداد و در تمام مراتب ساری و جاری و  
 در میان تمام آنها موجود و مشهود است بسرای  
 تفصیل این اجمال بحقیقتی که صاحب کتاب  
 ( سفینه طالبی ) تصریح نموده اشاره میبرد  
 مؤلف کتاب مذکور مینویسد که در کتابخانه بطرز  
 بورغ و ( لنین گراد ) کتابی از آثار شیخ رئیس  
 بوعلی سیناد علم اعداد دیدم که در آن شرحی از  
 مراتب اعداد نگاشته بود از جمله در باره عدد ۹  
 نوشته بود که این عدد چنان در حقیقت اعداد  
 دیگر مندرج و مندمج است که اگر اعداد را از یک  
 تا ۹ در رتبه آحاد و یا از ۱۰ تا ۹۰ در رتبه عشرات  
 و همچنین سایر مراتب بترتیب معین بهمدیگر  
 الحاق نمائی و با شکل مختلف در آوری عدد ۹  
 چون خون در بدن در تمام آنها موجود و ساری  
 است مثلا اگر اعداد را از یک تا ۹ بترتیب ذیل  
 بنویسیم ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-  
 و خود ۹ را از میان آنها برداشته اعداد دیگر را یکی  
 از طرف راست و یکی از طرف چپ یعنی اربابا ۸ و  
 ۴ را با ۷ و ۳ را با ۶ و ۴ را با ۵ جمع نمائیم حاصل  
 جمع همه آنها ۹ خواهد شد و همچنین اگر در  
 ترتیب فوق بعد از کنار گذاشتن ۹ سایر آنها را یکی  
 از طرف چپ و یکی از طرف راست پهلوی هم  
 گذازم اعداد ذیل بدست میآید  
 ۱۸ و ۲۷ و ۳۶ و ۴۵

و این اعداد کل مضرب های شماره های معلومی  
 در ۹ است یعنی در ۱۸ دو و در ۲۷ سه و  
 در ۳۶ چهار و در ۴۵ پنج ۹ موجود است  
 و اگر محل اعداد فوق را تخمین برداده ۱ را در طرف  
 راست ۸ و ۲ را در طرف راست ۷ الی آخر  
 بنویسیم اعداد ذیل بدست میآید  
 ۸۱ و ۷۲ و ۶۳ و ۵۴

و این اعداد نیز مضرب های چند عدد در ۹ است  
 یعنی در ۸۱ نه ۹ و در ۷۲ هشت ۹ و در ۶۳  
 هفت ۹ و در ۵۴ شش ۹ وجود دارد  
 و همچنین اگر اعداد را از ۱ تا ۹ نوشته جمع  
 نمائیم حاصل ۴۵ است که خود مضرب ۵ در ۹  
 است

و اما بیان نقطه تحت با را که حضرت امیر  
 بدان تصریح نموده و در الواج جمال قدم و  
 حضرت عبدالبها بدان اشاره شده و جناب  
 سیدرشتی در باره اش تفصیلی مرقم فرموده  
 اند بواسطه طول مقال به مقاله دیگر محسول  
 میداریم . انتهى

بقیه از صفحه ۳۳ ( طرز تصدیق مشهودی )

شاهسون که با خلوص نیت در راه امر جانفشانی  
 میکنند اکنون اینها در سارقه هشت فرسنگی  
 اردبیل هستند و هر کس مایل باشد میتواند  
 بدیدار ایشان برود

x x x x x  
 x x x x x  
 x x x x x

\*\*\*\*\*

اعلانات

\*\*\*\*\*

۱- برای آنکه مشترکین عزیز دارای مجموعه نفیسی باشند دفتر مجله حاضر است با دریافت ۳۵ ریال جهت جلد معمول و ۴۵ ریال جهت جلد اعلا مجلات سال چهارم یا سالهای دیگر راجلد کرده و مسترد نماید . علاقمندان به دفتر مجله آهنگ بدیع در حظیره القدس ملی مراجعه فرمایند .

۲- از نمایندگان محترم مجله در ولایات مستدعی است صورت ریز مشترکین سال پنجم را سریعاً جهت ما ارسال و ضمناً در ارسال بقیه وجوه اشتراك سال چهارم اقدام فرمایند .  
۳- چند دوره از مجلات سالهای سوم و چهارم در دفتر مجله موجود است علاقمندان میتوانند با پرداخت ۱۵۰ ریال بابت مجله بدون جلد و ۱۹۵ ریال بابت مجله با جلد اعلا صاحب یکدوره کامل از سالهای سوم یا چهارم این مجله گردند .

۴- از مشترکین عزیز طهران متمنی است بقیه وجوه اشتراك سال چهارم را سریعاً پرداخت فرمایند ضمناً تقاضا دارد وجه را فقط در مقابل رسید رسمی پرداخت و بمحض پرداخت وجه رسید آنها اخذ نمایند که مجدداً از آنان مطالبه نشود .

۵- از نمایندگان محترم مجله در ولایات مستدعی است همواره هنگام ارسال وجوه صورت ریز پرداخت کنندگان را نیز بضمیمه ارسال فرمایند تا در دفاتر مربوطه ثبت شود .

۶- از مشترکین عزیز طهران متمنی است در صورتیکه مجلات آنان بطور مرتب نمیرسد ما را مطلع فرمایند تا در رفع اشکالات موجوده اقدام شود .

هیئت تحریریه آهنگ بدیع

x x x x x x  
x x x x x  
x x x x x  
x x x x